



تأملی در معنا و مبانی توسعه غربی و توسعه اسلامی - ایرانی

با توجه به اینکه «توسعه» در تلقی مدرن آن، یکی از مؤلفه‌های «تجددگرایی» است و تجددگرایی مدرن، محصول و میوه‌ی علوم تجربی جدید است و علوم تجربی نیز در کندوکاو خود ابتدا و اتکا بر حس و تجربه دارد و حس و تجربه نیز با محسوسات و طبیعت مادی سر کار دارد، پس توسعه در تلقی مدرن و غربی آن، یک سمت و سوی مادی و طبیعی دارد.

با توجه به اینکه «توسعه» در تلقی مدرن آن، یکی از مؤلفه‌های «تجددگرایی» است و تجددگرایی مدرن، محصول و میوه‌ی علوم تجربی جدید است و علوم تجربی نیز در کندوکاو خود ابتدا و اتکا بر حس و تجربه دارد و حس و تجربه نیز با محسوسات و طبیعت مادی سر کار دارد، پس توسعه در تلقی مدرن و غربی آن، یک سمت و سوی مادی و طبیعی دارد.

در این مقاله به بررسی تعاریف، مبانی و لوازم و ارکان توسعه پرداخته می‌شود. توسعه‌ی مورد نظر در این نوشتار، توسعه‌ای است نه غربی، نه صوفیانه و نه دنیازده، بلکه الگوی چهارمی را مورد کند و کاو قرار می‌دهد که با فرهنگ ایرانی و اسلامی در تلائم و ترابط است. در تبیین این مدل سعی شده است از رهگذر نگاهی مقایسه‌ای و از منظر علوم انسانی، مبانی توسعه‌ی غربی و توسعه‌ی ایرانی - اسلامی در محورهای فلسفی (معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی) اخلاقی، دینی، جامعه‌شناختی و تاریخی مورد تأمل، بررسی و نقد قرار گیرد و مرز دقیق مدل توسعه‌ی مورد نظر، تبیین گردد. در ادامه، پس از اشاره به لوازم و ارکان توسعه، پیشنهاداتی برای تحقق هر چه بهتر این مدل ارائه می‌گردد.

طرح مسئله

با توجه به اینکه «توسعه» در تلقی مدرن آن، یکی از مؤلفه‌های «تجددگرایی» است و تجددگرایی مدرن، محصول و میوه‌ی علوم تجربی جدید است و علوم تجربی نیز در کندوکاو خود ابتدا و اتکا بر حس و تجربه دارد و حس و تجربه نیز با محسوسات و طبیعت مادی سر کار دارد، پس توسعه در تلقی مدرن و غربی آن، یک سمت و سوی مادی و طبیعی دارد.

از سوی دیگر توسعه در تلقی فوق کاملاً به معنای نوسازی نیست؛ چه، آنکه توسعه در قالب رهیافت پروسه‌وار امکان تحقق دارد، حال آنکه نوسازی را می‌توان پروژه‌وار نیز دنبال کرد و در همین رویکرد است که ترادف آن با غربی‌شدن مصداق پیدا می‌کند. لازمه‌ی غربی شدن هم اقتباس تمامی یا برخی از الگوهای توسعه از کشورهای غربی است. حال اگر کشور و ملتی در جد و جهد باشد که نه غربی شود و نه غرب ثانی گردد و از توسعه نیز برخوردار شود، اما نه صرفاً توسعه‌ی دنیوی مادی، چنین ملت و کشوری چه باید بکند؟ به کدام راه باید برود؟ آیا توسعه‌ای که بر آمده از متن و بطن یک تاریخ و تمدن با تجربیات و تحولات خاص خودش است، می‌تواند به ملت و جامعه‌ای دیگر، با تاریخ و تمدن و تجربیات و تحولات دیگر تسری یابد؟ یا اینکه باید بپذیریم هر جامعه و هر فردی که در آن جامعه زندگی می‌کند، ناگزیر در نقطه‌ای قرار گرفته است که آن نقطه حاصل تمام تحولات پیشین آن جامعه و افراد است و در چند و چون تمام اقدامات بعدی آن جامعه موثر است.

اگر این نکته را در اینجا اجمالاً مورد پذیرش قرار دهیم، لازم است به سراغ الگویی از توسعه باشیم که با فرهنگ دینی و ملی ما سازگار افتد. در اینجا نیز در یک نگاه کلان و کلی، در ارتباط با توسعه، میان صاحب‌نظران مسلمان دو دیدگاه دیده می‌شود. برخی اسلام را چنان صوفیانه و ذهنی تصویر می‌کنند که هیچ‌گونه تحولی را بر نمی‌تابد؛ اینان صرفاً بر طبل ثبات و جمود می‌زنند و دنیا را به بهانه آخرت‌اندیشی مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار می‌دهند. برخی دیگر معتقدند اسلام مشوق بالاترین حد دنیاگرایی است و گویی کسی که دنیای ظاهری و مادی‌اش خراب است آخرت او نقش بر آب است. به نظر می‌رسد میان نگاه اول (تلقی غربی از توسعه) و این دو نگاه می‌توان دیدگاه دیگری در نظر گرفت تا هم تحولات معقول و مفید در ابعاد گوناگون و منطبق با نیازهای انسان زمینه و بستر پیدا کند و هم اصول معنوی و اخلاقی اسلام مخدوش نگردد. این نوشتار تلاشی است در راستای تبیین و توضیح مبانی، ویژگی‌ها و ارکان دیدگاه اخیر نسبت به توسعه.

- سیر تطور مفهوم توسعه‌ی گیتی‌گرایانه در غرب

در مباحث اولیه، توسعه به معنای نوسازی¹ و نوسازی مترادف با غربی‌شدن² انگاشته شده است. یعنی ابتدا نگاه به توسعه نگاه پروژه‌ای است؛ اما در ادامه، توسعه با رهیافت پروسه‌ای دنبال می‌شود و بر این رهیافت نیز نوعی نگرش کمی و مادی و گیتی‌گرایانه سایه افکنده است. واژه‌ی توسعه حکایت از تحولات در ابعاد گوناگون دارد. این‌گونه تحولات در همه ادوار تاریخی و در تمام نقاط جهان، مورد عنایت دانشمندان و اندیشمندان و حاکمان جوامع بوده است. از این رو، نمی‌توان به طور مطلق ادعا نمود خاستگاه توسعه غرب است؛ آنچه می‌توان به اجمال مورد ادعا و اشاره قرار داد این است که خاستگاه توسعه‌ی گیتی‌گرایانه در غرب، به ویژه از رنسانس به این سو، است.

به نظر می‌رسد تقسیمی که از جوامع به عمل آمده و آن‌ها را به توسعه‌یافته و درحال‌توسعه و عقب‌مانده تقسیم می‌کند، یک تاکتیک سیاسی است. بر اساس کدام تلقی جوامع به این سه تقسیم می‌شوند؟ اگر این تلقی مقبول برخی نباشد و تعریف و تلقی دیگری مورد پذیرش آن‌ها باشد، این تقسیم و مبانی آن (که در نکته قبلی بر آن اشاره شد) چه وجهی پیدا می‌کند؟ در این دیدگاه، برای جوامع و فرهنگ کشورهای غیرصنعتی، چه جایگاهی از جهت فکری لحاظ شده است؟

اگر مبانی توسعه از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت باشد، که هست، به قطع تلقی از توسعه نیز یکسان نخواهد بود. در این

صورت هدف توسعه نیز به گونه‌ای دیگر خواهد بود. بر اساس چه منطقی می‌توان گفت توسعه با مبانی و تعاریف و اهداف خاص، همان توسعه‌ی مطلوب برای همگان در همه جا و برای همیشه است؟ این نکات است که ما را به این سمت و سو می‌کشاند تا ادعا کنیم توسعه‌ی غربی با توسعه‌ی ایرانی و اسلامی اگر نگوییم در تضاد است اما دارای تفاوت‌های ماهوی بارز و برجسته‌ای است.

پایه‌های توسعه‌ی ایرانی و اسلامی

از آن رو که فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی در هم تنیده است و میان این دو فرهنگ نوعی یگانگی و وحدت به وجود آمده است و حتی پذیرفتن اسلام در ایرانیان موجب شد ایران در عالمی وسیع‌تر به صورت قلب یک تمدن جهانی در آید و حیات فلسفی و علمی جدیدی در ایران پدید آید، هرگونه مدل توسعه‌ای که برای ایران طراحی و تعریف شود، نمی‌تواند بدون توجه به فرهنگ اسلامی جواب دهد و باید حتماً با لحاظ کردن این فرهنگ باشد؛ بنابراین می‌توان موارد ذیل را به عنوان پایه‌ها و اساس توسعه‌ی ایرانی- اسلامی ذکر نمود:

آمیختگی فکر و عمل: اصول فکری و معنوی تمدن ما هیچ‌گاه صرفاً جنبه‌ی انتزاعی و مدرسه‌ای نداشته است. بلکه باید با تمام شئون حیات مانند هنر، اقتصاد، معماری و ... رابطه‌ی بسیار نزدیکی داشته باشد؛

اعتدال در زندگی: باید میان نیازهای مادی و معنوی اعتدال و هماهنگی ایجاد نمود و رفتار جسمانی را موثر در حیات روحانی دانست و حیات روحانی را نیز موثر در نشاط حیات جسمانی؛

عقلانیت مستمر: در فرآیند توسعه‌ی اسلامی و ایرانی، باید در پرتو خرد و اندیشه و با اتکا به اصول اجتناب‌ناپذیر و جاویدان فرهنگی که ما را ساخته است، مسیر آینده را تعیین نمود و برای رسیدن به وضع مطلوب مسائل موجود را حل کرد؛
هماهنگی با محیط‌زیست: در مدل توسعه‌ی ایرانی و اسلامی، باید تمهیداتی اندیشیده شود که حتی‌الامکان به زیبایی طبیعت و سلامت محیط‌زیست و ارتباط انسان با طبیعت آسیبی وارد نگردد؛

برتری انسان از خاک: فرهنگ ایران همیشه به افراد آموخته است که «انسان» بودن برتر از «بشر» بودن است و انسان والاتر از یک موجود صرفاً خاکی است. انسان موجودی تعالی‌جو است و مقصد او وصال به حقیقت است؛

پیوند دین و زندگی: در مدل توسعه‌ی ایرانی، هرگونه تلقی از دین باید با توجه به اسلام باشد و در اسلام و فرهنگ ایرانی به‌رغم اهمیت توکل، یعنی واگذاشتن امور به مشیت الهی، نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود؛

آزاد بودن انسان: آزاد بودن انسان در فرهنگ ایرانی-اسلامی، آزادی همراه با مسئولیت است و هدف آن وصول به مقام آزادی است؛

پیوند حقیقت و زیبایی: در فرهنگ ایران زمین، هیچ‌گاه حقیقت از زیبایی جدا نبوده و این دو از هم جدا نخواهد شد؛
ناپایداری این جهان: در ادبیات ایران به افراد آموخته می‌شود که «آنچه را دیر نباید دلبستگی بدان نشاید». گذران بودن جهان و ترکیب حزن و فرح، با یکدیگر رابطه‌ای عمیق دارند. در قلب و کانون همین حزن، نوعی اشتیاق بازگشت به اصل و ریشه‌ی وجودی انسان است که با فرح همراه است و نتیجه آن، نوعی شادی معنوی است که روح و جان انسان را در نور خود مستغرق می‌سازد؛

هنر متعالی: هنر در فرهنگ ایرانی اسلامی دریچه‌ای است که از آن نور جهان معنوی بر عالم خاکی پرتوافکن می‌شود. دوگانگی میان عالم صورت و معنا نیست و میان این دو کمال تعادل جاری است؛

آمیختگی تعقل و زیبایی (منطق و شعر): بسیاری از حقایق این سرزمین جامه‌ی شعر به تن نموده است. شعر فارسی اصیل، ظرف زلال‌ترین اکسیر ناب معرفت و حامل درخشان‌ترین دژ حکمت است.

تعریف توسعه ایرانی اسلامی

با توجه به مؤلفه‌هایی که برای فرهنگ ایرانی و اسلامی بیان شد، اینک در یک نگاه کلان و کلی می‌توان توسعه‌ی سازگار با این فرهنگ را این‌گونه تعریف نمود:

«رشد (توسعه) یعنی لیاقت و شایستگی برای نگه‌داری و بهره‌برداری از امکانات و سرمایه‌هایی که در اختیار انسان قرار داده شده است».

با توجه به این تعریف ذکر چند نکته لازم است: 1- لازمه توسعه‌ی پایدار و حقیقی، نوعی بلوغ و رشدیافتگی است؛ 2- امکانات و سرمایه‌ها، نعمت است و لازمه‌ی نگه‌داری نعمت، برخورداری از معرفت است؛ 3- توسعه‌ی جامع حقیقی در فرهنگ ایرانی و اسلامی توسعه‌ای است که ناظر به سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد.

- مزایا و معایب توسعه‌ی غربی

توسعه با تلقی مدرن و غربی آن به صورت متوازن ظاهر نشد؛ در عین اینکه در عرصه‌ی طبیعی، مزایا و نقاط قوت عدیده‌ای داشته است از جمله: بسیاری از رازهای طبیعت کشف و شناخته شد، بسیاری از دشمنان طبیعی بشر شناخته و مهار شد، در عرصه‌ی ارتباطات و تعمیم دانش و اطلاعات تسریع و تسهیل صورت گرفت. اما اگر توسعه‌ی مدرن یک ضلعش علم، عقلانیت و رشد فن‌آوری می‌باشد، اما ضلع دیگرش تقویت روحیه استکباری و استثمارگری بوده است و ضلع سوم آن شیوع و ظهور یک‌سری مفاصد اخلاقی بوده است. ماشین، در پرتو توسعه‌ی مدرن، ماشین‌تر شده است اما لزوماً انسان، انسان‌تر نشده و کمال ماشین غیر از کمال انسان است. ارمغان توسعه‌ی حقیقی و پایدار آن است که جامعه در بعد اقتصادی از فقر رها شود یا دست‌کم فاصله فقیر و غنی کمتر شود و در بعد سیاسی جامعه از ستم و ستم‌پذیری آزاد شود و انسان‌ها زندگی در سایه‌سار عدالت را تجربه کنند. در بعد فرهنگی نیز از جهل جدا شوند و به سوی حیاتی آگاهانه و هوشمندانه و خردمندانه سوق یابند تا

در بعد دینی نیز از غفلت به در آید و خود را همواره در محضر خداوند بدانند. فقر، غالباً باعث جهل است و جهل نیز غالباً باعث فقر می‌شود و جهل و غفلت نیز باعث ظلم و انظلام می‌گردد و ظلم نیز باعث جهالت و غفلت از حقیقت می‌شود. پس توسعه‌ی پایدار نمی‌تواند فارغ از مقابله با سه آفت بزرگ فقر، ظلم و جهل باشد و لازم است سازوکار برون‌رفت از این سه، در آن تمهید و تدارک دیده شود.

در اینجا سخن از نفی توسعه نیست؛ سخن از نقد ناموزونی و چهره‌ی کاریکاتوری توسعه‌ی مدرن است. سخن از نقد برخی دستاوردها و پیامدهاست؛ آن هم نه فقط پیامدهای منفی مادی، بلکه ره‌آوردهای منفی انسانی، اخلاقی، رفتاری، معنوی و رهاوردهایی که در بعد فردی، امید، نشاط و آرامش را از انسان‌ها می‌ستانند و از او انسانی میان‌تهی، حساس و شکننده می‌سازد. در بعد اجتماعی تحقق صلح و امنیت و عدالت و احساس صلح و امنیت و عدالت را با چالش روبرو می‌کند. از این روست که باید پیوسته فرآیند توسعه از زوایا و ابعاد گوناگونش مورد رصد قرار گیرد و برون‌داد آن پیوسته کنترل شود و پرداخت‌های توسعه با دریافت‌های آن سنجش و محاسبه شود. از همین منظر است که می‌گوییم هنگامی که گفته می‌شود جامعه‌ای توسعه یافته است، بلافاصله باید پرسید در کدام بعد و جهت توسعه یافته است؟ در قبال توسعه‌ای که تحصیل نموده است، چه چیزهایی را فدا نموده است؟ خیر یا شر این توسعه، کدامیک بیشتر بوده است؟ در این نکته تردیدی نیست که باید در مسیر توسعه گام نهاد، اما توسعه‌ی متوازن و جامع؛ توسعه‌ای که ناظر به تمام نیازهای انسان (نیازهای جسمی، عاطفی، اجتماعی، عقلانی، اخلاقی، روانی، معنوی) باشد و برون‌داد آن انسان‌تر شدن انسان باشد. اینک ببینیم توسعه‌ای که با نگاه و تلقی مدرن تحقق یافته است، مبتنی بر چه پیش‌انگاره‌ها و مبانی است و توسعه‌ای که محصول فرهنگ ایرانی و اسلامی است، چه مبانی و پیش‌انگارهایی در آن لحاظ شده است، یا باید لحاظ گردد.

- مبانی توسعه‌ی مدرن و ایرانی

با توجه به آنچه تا اینجا بیان شد می‌توان نتیجه گرفت ماهیت توسعه‌ی غربی با توسعه‌ی ایرانی متفاوت است، اما لازم است برای اینکه حدود و ثغور و ماهیت توسعه از حیث تلقی غربی با تلقی ایرانی و اسلامی تفکیک شود، به برخی از مبانی توسعه از این دو منظر نظری بیفکنیم.

مبانی فلسفی

این مبانی می‌تواند در سه محور معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی مورد بررسی قرار گیرد:

1-1. مبانی معرفت‌شناختی

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد تلقی مدرن از توسعه، یکی از مؤلفه‌های تجددگرایی است و تجددگرایی خود میوه و محصول علوم تجربی جدید است. در علوم تجربی جدید از یک سو یگانه راه وصول به معرفت حقیقی را مشاهده، آزمایش و تجربه‌ی حسی ظاهری دانسته‌اند و از سوی دیگر در عصر تجدد تنها شأن و هنر عقل این است که گزاره‌هایی را که حاصل مشاهده، آزمایش و تجربه حسی ظاهری‌اند در قالب استدلال‌های منتج منطقی بریزد و نتایج جدیدی ارایه کند. این قسم از عقلانیت یکی از انواع «عقلانیت عملی» است و به اصطلاح نوعی «عقلانیت ابزار غایتی»³ است که در افعال و اعمال نمایان می‌شود. درحالی‌که حس و تجربه یکی از راه‌های وصول به حقیقت است. تجربه قلمرو و رسالت و جایگاه خاص خود را دارد، در عین حال عقل نیز هم شأن نظری دارد هم شأن عملی و ماده‌ی استدلال عقلانی، صرفاً با مشاهدات و تجربیات و محسوسات مهیا نمی‌شود؛ بلکه بسته به رسالت و قلمرو استدلال، مواد آن نیز متفاوت است. از این رو، رویکرد عقل تجربی ابزاری بیشتر ناظر به تغییر است، اما عقل در فرهنگ اسلامی، حوزه‌ی فعالیتش فقط ناظر به تغییر نمی‌شود، بلکه متوجه تفسیر نیز هست. به بیان دیگر، این عقلانیت هم به چرایی توجه دارد، هم نسبت به چگونگی.

1-2. مبانی هستی‌شناختی

در تلقی مدرن از توسعه، از حیث وجود شناختی، عالمی غیر از عالم ماده و مادیات یا مورد توجه نیست یا وجود ندارد؛ فی‌الواقع آنچه قابل مشاهده، آزمایش و تجربه نیست، وجود ندارد. از این رو، توسعه‌ی غربی نوعی توسعه‌ی سکولار است. درحالی‌که در فرهنگ اسلامی نه هستی در ماده خلاصه می‌شود، نه انسان در جسم و نیازهای جسمانی و طبیعی‌اش محصور و محدود می‌ماند و نه دین و خدا به حاشیه رانده می‌شود؛ بلکه در این تلقی، خدا و دین از مبانی اندیشه‌ای پیرامون توسعه است. در واقع، در فرهنگ اسلامی خدا امری پیشینی است و توسعه امری پسینی؛ بر خلاف غرب که توسعه امری پیشینی است و خدا امری متأخر و پسینی.

1-3. مبانی انسان‌شناختی

اگر بر این ادعا پافشاری شود که «هستی برابر با ماده است»، از این ادعا این تلقی حاصل می‌شود که انسان نیز در ابعاد مادی و طبیعی خلاصه می‌شود. مدار و محور در تمام توجهات، همین انسان طبیعی است. انسان یعنی همین گوشت و پوست و استخوان؛ هیچ چیز فراتر از او قابل تصور نیست و همه چیز باید در خدمت همین انسان و به پای همین موجود ریخته شود. همه چیز از او آغاز و همه چیز به او ختم می‌شود. هیچ اندیشه و عقیده‌ای را نمی‌توان فراتر و برتر از انسان نشان داد. از منظر فرهنگ اسلامی انسان جدا از خدا فاقد هویت است. هویت همان چیزی است که باعث می‌شود که هر چیزی آنچه که هست باشد. در این اندیشه، انسان فعلی از افعال الهی است و علاوه بر ساحت جسمانی، واجد ساحت روحانی نیز هست؛ لذا نیازهای او هم بعد جسمانی دارد هم روحانی. انسان در این جهان هم حق بر چیز و هم حق بر کس دارد و به موازات حقوقی که دارد، نیز واجد حدود و تکالیف و مسئولیت‌هایی است.

مبانی اخلاقی

یکی از مؤلفه‌های تجددگرایی، عاطفه‌گرایی شدید است. انسانی که در بستر توسعه‌ی برآمده از تجددگرایی تربیت می‌شود، شدیداً عاطفه‌گراست⁴، یعنی: «احساسات و عواطف را خاستگاه همه‌ی افعال اخلاقی و یگانه داور خوبی و بدی و درستی و نادرستی می‌داند». بر اساس این خلق، معیار خوب و بد، سلايق و عواطف و احساسات و انفعالات نفسانی است. اخلاق، هیچ مبنای واقعی یا عقلانی ندارد. معیار، خوشایند یا بدآیند آدمیان است. خوب آن است که برای «من» خوشایند است. مبنای اخلاق، اصالت لذت است.

در فرهنگ اسلامی، اخلاق یکی از ابعاد اصیل و فطری وجود انسان است. اقتضای فطرت بیدار و زنده، همیشه و همه‌جا یکسان است؛ لذا خوب و بدهای اخلاقی از آن رو که مبنای واقعی و فطری و عقلانی دارند، از رهگذر فرآیند تحول و توسعه، دست‌خوش دگرگونی نمی‌شوند. توسعه اگر متوازن باشد اجازه نمی‌دهد اخلاقیات اصیل و انسانی در پنجه‌های علم و تکنیک مچاله و بی‌جان شود.

مبنای تاریخی

اندیشه‌ی توسعه در اروپا از سده‌ی هجدهم به این سو به تدریج شناخته شده است. این اندیشه در غرب ابتدا به صورت پیوند اندیشه‌ی توسعه با تطور مادی ظاهر شد. برخی معتقدند چه‌بسا اساسی‌ترین عاملی که باعث اندیشه‌ی نو ظهور پیشرفت از طریق تطور (تکامل) مادی شد، تنزل مقام آدمی به انسان محض بودن است که در رنسانس اتفاق افتاد. رنسانس، انسان را در همین مرتبه‌ی خاکی و زمینی دید و او را در همین دنیا محبوس کرد. انسان‌باوری و دنیاگرایی رنسانس و پسارنسانسی باعث شد در اندیشه‌ی سنتی پیشرفت، کمال‌خواهی و روح تعالی‌جوی آدمی تنزل یابد و در درجه‌ی دوم اهمیت قرار گیرد.

بر همین اساس، انسان نگاه خود را از آسمان معنا و معنویت بر گرفت و تمام گمشده‌ی خود را در زمین و دنیا جستجو نمود و حتی سعی کرد برای این نگاه تقلیل‌گرایانه‌ی خود جهان‌بینی بسازد. از رهگذر همین دنیوی‌دیدن و دنیوی‌نمودن تاریخ بوده است که فلسفه‌های مادی‌مسلك و دنیاگرا متولد شده‌اند. حاصل کلام اینکه به مقام خدایی رساندن فرایند تاریخی به حدی نیرومند و به چنان نیروی تعیین‌کننده‌ای مبدل شده که در روح و روان بسیاری از انسان‌ها جای دین را گرفته است. از همین روی است که گفته می‌شود اندیشه‌ی توسعه در تلقی غربی آن، از دل آرمان‌شهرگرایی⁵ سر برآورد. آرمان‌شهرگرایی در پی آن است که با شیوه‌ها و اسباب صرفاً بشری، نظام اجتماعی کاملی بر پا کند؛ نظامی که مبتنی بر خیر و به‌دور از سرچشمه‌ی تمامی خیرات است. در حالی که «مفهوم اسلامی زمان، اساساً مبتنی بر تجدید حیات ادواری تاریخ بشر به‌واسطه‌ی ظهور پیامبران مختلف است که در نهایت با وقایع مربوط به آخرت پایان می‌پذیرد؛ وقایعی که ظهور مهدی (عج) را مصداق آن دانسته‌اند».

مبنای دینی

توسعه، مستلزم فعالیت در جهت هدفی خاص و معین است. در فرهنگ اسلامی- ایرانی تمام فعالیت‌های انسان باید منطبق با خواست خدا انجام گیرد، آن هم به گونه‌ای که در قانون الهی و شریعت اسلامی تجسم یافته است. ساخت اشیا نیز باید مطابق با اصول و معیارهای هنر اسلامی صورت گیرد که خود ریشه در وحی اسلامی (افعال انسان باید مورد پسند و مقبول خداوند باشد) دارد.

اسلام مانند سایر ادیان، غایت انسان را در کمال یافتن استعدادهای معنوی و روحانی او می‌بیند و انسان را موجودی می‌داند که برای تعالی جستن و فراتر رفتن از خویش پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است. از این رو، اندیشه‌ی مدرن توسعه تا همین اواخر اساساً مادی‌گرایانه و اقتصادی صرف بوده و میوه‌ی آن، انسان سکولار است اگر توسعه به حیات زیستی و مادی انسان محصور و محدود گردد، می‌تواند توازن مورد نظر اسلام میان وجود معنوی و مادی زندگی انسان را برهم زند و خواه‌ناخواه تصور اسلامی از زندگی و فعالیت انسان را تخریب کند.

مبنای جامعه‌شناختی

جامعه‌ی مورد نظر اسلام نه مبتنی بر فردگرایی است که طبق آن جامعه به صورت واحدهای مجزا و منفرد، تکه‌تکه می‌شود و نه مانند توده‌ای از مورچه‌ها است که در آن، فرد آزادی شخصی خود را از دست می‌دهد و با این خطر روبروست که قوای خلاقه‌اش در اثر انضباط خشک، یک‌دست و یک‌نواخت جامعه، کارایی و اثربخشی خود را از دست بدهد. با توجه به آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم توسعه جدا و منسلخ از دین و اخلاق نمی‌تواند توسعه‌ای متوازن و عادلانه باشد. اگر میان اخلاق با سیاست و اقتصاد پیوند برقرار نشود، توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی سمت و سوی صحیحی را طی نخواهد نمود. تا قوای انسانی تعدیل نشود و انسان از درون به تعادل نرسد، تنظیم امور در نظام اجتماعی محقق نمی‌شود. تعدیل قوا نیز فقط در پرتوی ایمان به خدا ممکن است و ایمان به خدا در پرتو یک دین آسمانی مطمئن و ناب به‌دست‌آمدنی است. از همین‌جاست که به لوازم توسعه‌ی متوازن و متعادل رهنمون می‌شویم و می‌پرسیم لازمه‌ی یک توسعه‌ی پایدار، حقیقی و عادلانه چیست؟

لوازم توسعه‌ی عادلانه

در اینجا لازم است به برخی از لوازم توسعه اشاره شود که در ادامه ذیل سه عنوان کلی مطرح می‌شود.

پیوند اخلاق با توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی

جامعه‌ای که از حیث فرهنگی در مسیر توسعه است، یکی از دغدغه‌های اصلی و اساسی آن، پاسداری از حریم اخلاق است. در چنین جامعه‌ای، این پارادایم فرهنگی است که به سایر پارادایم‌ها، شکل و جهت می‌بخشد. از باب نمونه، در اسلام برای پیوند زدن اقتصاد با اخلاق به عنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگ، بر دو طریق زیر اصرار می‌شود:

الف. اسلام با بیان‌های گوناگون، حقیقت مال و ثروت را تشریح نموده و حد وسطی از آن را لازم و نیکو دانسته است؛ بدین نحو که از یک سو به زبان‌های حرص، ولع، طمع و افزون‌طلبی اشاره نموده است و از سوی دیگر از نتایج سوء فقر و نیاز سخن به میان آورده است؛

ب. اسلام به بشر تفهیم کرده است که تمام مؤمنان، اعضاء یک پیکرند و باید همواره حس همدردی، معاضدت و مساعدت در میان آن‌ها بیدار باشد و در غم و شادی یکدیگر، یار شاطر هم باشند اما بار خاطر یکدیگر نباشند.

کار مفید

یکی از لوازم مهم توسعه، کار است. کار هم توسعه‌آفرین است و هم آن را حفظ می‌کند. توسعه نیز به نوبه ی خود کارآفرین است. کار نیز باید متناسب با استعداد و قابلیت فرد باشد. اصلاح دنیا با انجام وظایف آخرتی منافاتی ندارد؛ حتی برنامه‌های دنیایی نباید کوتاه‌نظرانه و نزدیک‌بینانه باشد، وگرنه رنج کلان و مصیبت فقر و محرومیت مستمر در پی دارد. برای رهایی از رنج کلان، راهی جز کلان‌اندیشی و توسعه‌ی همه‌جانبه نیست و کلان‌اندیشی طلب محمود است، نه طول امل. برخی از مفسران از آیه‌ی «و لقد مکنکم فی الارض و جعلناکم فیها معایش»⁶، عنصر محوری استقلال اقتصادی جامعه ی بشری را فهم کرده‌اند. استقلال، در گرو کار و همت در تولید و قناعت در مصرف است. برای رشد و ارتقای فرهنگ کار، همین بس که اسلام به شیوه‌های گوناگون برای آن اصول و ضوابطی را بر شمرده است؛ از جمله:

- تخصص و تعهد: تعالی و ترقی، قانون‌مداری، انضباط، وجدان کاری، توجه به منافع عموم و پرهیز از شغل‌های کاذب محصول این دو اصل است؛

- اتقان و زیبایی: کاری که مطابق اصول علمی نباشد، متقن نیست؛ در نتیجه مقبول نیز نمی‌باشد. کاری که متقن است اما هنرمندانه و زیبا نیست، مطلوب و مطبوع نخواهد بود. رعایت این دو اصل، حافظ تمام اصول و معیارهای زیست‌محیطی است؛

- پایداری در کار: استقامت در کار صحیح، موجب آرامش دل⁷، وسعت رزق⁸ و وصول به مقصود می‌شود⁹؛
- اخلاص در کار: در تعالیم اسلامی اخلاص به کار رنگ عبادت و قداست می‌بخشد و روح عمل است و خستگی و تکرار و بی‌نشاطی و بی‌انگیزگی را از آستان روح انسان می‌زداید؛
- انتخاب شغل مناسب: با شغل نامناسب و نامشروع نمی‌توان روحیه‌ای نجیب و برجسته داشت و معضلی را حل کرد. از این رو، در اسلام برخی مشاغل واجب، برخی حرام و بخشی مستحب و پاره‌ای از آن‌ها مکروه است؛
- خلاقیت در کار: محصول پنج ویژگی قبل، خلاقیت در کار است. اصل کار باید دمیدن روح هنر در ماده‌ی به ظاهر بی‌روح طبیعت باشد؛

- کار هدفمند: هدف کار حتی برای خود کار هم نباشد؛ بلکه برای هدف برین باشد، هدف معقول و مقبول جامعه ی الهی و انسانی باشد، کارها مکمل یکدیگر باشند.

آرامش فردی و امنیت اجتماعی

توسعه علاوه بر اینکه نباید انسان را از فرجام‌نگری و آخرت‌اندیشی غافل نماید، همچنین باید بستر تحقق خواسته‌های روانی انسان را در دنیا- در دو بعد فردی و اجتماعی- هموار سازد. خواسته‌ی روانی اجتماعی یعنی عدالت، نظم، امنیت و آزادی و خواسته‌های روانی فردی یعنی آرامش، امید، نشاط، رضایت خاطر. تحقق این خواسته‌ها به‌طور بنیادین، پایا و فراگیر با غیبت نقش دین در جامعه، یا غفلت از دین در این جهت، یا در حاشیه قرار دادن دین، یا فرو کاستن نقش دین به عرصه ی فردی قابل حصول و وصول نخواهد بود. پس توسعه تا ربطی وثیق و پیوندی دقیق و عمیق با دین پیدا نکند، رهاورد آن آرامش و امنیت نخواهد بود و جامعه‌ای که فاقد امنیت است، به تعبیر امام علی (ع) «شر الاوطان» بدترین جاست.

ارکان توسعه

البته توسعه به معنای حقیقی و پایدار تبلور پیدا نمی‌کند مگر اینکه سه رکن با یکدیگر هم‌سویی راستین برقرار کنند: نخبگان، نظام سیاسی و مردم.

نخبگان

اولین شرط نخبگان این است که کمال‌یافته و توسعه‌گرا باشند و با دارا بودن تعهد و تخصص و درک صحیح نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کنند، توسعه ی متوازن و متناسب با تاریخ، تمدن و فرهنگ خود را تعریف و طراحی و با کمک مردم آن را اجرا کنند.

نظام سیاسی

نظام سیاسی نیز باید با تکامل و بهینه‌سازی درونی، توان و کارایی خود را تا حداکثر ممکن افزایش دهد و با تبیین اصول و راهکارهای پیشرفت در زمینه‌های جزئی و تخصصی و با برخورداری از نظام اداری مناسب و کارآمد، مشکلات مسیر رشد و تعالی را حل کرده و بهترین و مفیدترین راه را برای رسیدن به اهداف ارائه دهد.

مردم

مردم نیز نقش خود را به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم ایفا می‌کنند. مستقیم یعنی مردم در ابعاد عملی، تحقق‌بخش اهداف توسعه‌اند و غیرمستقیم یعنی بر عملکرد نخبگان و نظام سیاسی نظارت دارند.

برخی از راهکارهای وصول به توسعه‌ی ایرانی و اسلامی

برخی از راهکارهای وصول به توسعه‌ی ایرانی و اسلامی عبارتند از:

- 1- آموزش فرهنگ کار بر اساس آموزه‌های فرهنگ اسلامی؛
- 2- تعیین رابطه‌ی متغیرهای مستقل و وابسته در مدل توسعه؛
- 3- همسو کردن نیروهای باورانده (آموزش و پرورش به معنای عام آن) با توسعه و اهداف آن؛
- 4- نظارت دائمی و آسیب‌شناسانه بر فرآیند توسعه و نقد منصفانه ی آن؛
- 5- کلان‌نگری در برنامه‌ریزی و طراحی و پرهیز از شتاب‌زدگی و تفکر مقطعی و خرد و کوچک‌اندیشی؛
- 6- رفتن به سوی پژوهش‌های مولد و نیازمحور و کاربردی در کنار آموزش؛
- 7- شناسایی و رتبه‌بندی نخبگان و پژوهشگران که از مهم‌ترین ارکان توسعه‌اند؛
- 8- تقویت روحیه‌ی خودباوری و اعتماد به نفس ملی و افزایش قدرت ریسک‌پذیری.

جمع‌بندی و نتیجه

به عنوان جمع‌بندی بحث و نتیجه‌گیری، می‌توان به پنج نکته اشاره کرد:

- در توسعه‌ی ایرانی و اسلامی باید راه میانه‌ای را اتخاذ کرد تا از رهگذر توسعه، سعادت دنیوی و اخروی آسیب نبیند؛
- هر ملت و جامعه‌ای می‌تواند متناسب با تاریخ و تجربیات و تحولاتی که پشت سر گذاشته است مدلی از توسعه را برای خود تعریف و طراحی کند و توسعه امری تحمیلی و اجباری نیست؛
- مبانی توسعه‌ی غربی از حیث فلسفی، اخلاقی، دینی، جامعه‌شناختی و تاریخی با مدل توسعه‌ی ایرانی- اسلامی متفاوت است؛
- توسعه‌ی متوازن توسعه‌ای است که ناظر به تمام نیازهای انسان باشد؛
- در رفتن به سوی مدل توسعه‌ی ایرانی- اسلامی، هم باید عوامل، مبانی، ارکان، لوازم و مختصات این توسعه را شناخت، هم باید موانع را شناسایی نمود و در صدد رفع آن‌ها برآمد.

پی‌نوشت

*عبدالرضا باقی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

1. Modernization
2. Westernization
3. Mean-ends rationality
4. Sentimentalistic
5. Utopianism
6. سوره ی اعراف، آیه ی 10
7. سوره ی فصلت، آیه ی 30
8. سوره ی جن، آیه ی 12
9. نهج‌البلاغه: حکمت 386